



- ۱۵} پس سوگند یاد نمی‌کنم به واپس شوندگان.
 ۱۶} روندگان رخ نهان کننده.
 ۱۷} و شب، آن‌گاه که همی واپس رود و رقیق شود.
 ۱۸} و صبح آن‌گاه که بدمد.
 ۱۹} به راستی آن گفته فرستاده‌ای گرامی است.
 ۲۰} دارای نیرویی است، در پیشگاه خداوند آن بارگاه ارجمند است.
 ۲۱} فرمانروایی است، در آن مقام امین است.
- فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾
 الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴿١٦﴾
 وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ﴿١٧﴾
 وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾
 إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾
 ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾
 مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾

شرح لغات:

خنس، جمع خانس، از فعل خَنَسَ: خود را باز پس برد، متقبض شد، پنهان گردید، نهان شد. کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

الجوار، جمع جاریه: رونده، شتابنده.

کنس، جمع کانس. از فعل كَنَّسَ: آهو در نهانگاهش رفت، خانه را جاروب کرد.

کناس، به کسر کاف: لانه و آشیانه و حوش و طیور است.

عسس: شب اندک اندک رو گرداند یا روی آورد، تاریکی رقیق گردید، ابر به زمین نزدیک شد. می‌شود تکرار «عَسَسَ» باشد: شبگردی نمود، در شب پاسبانی کرد.

العرش: پایه، تخت پادشاه. سقف خانه.

ثَمَّ، (به فتح ثاء) اسم اشاره به دور است.



«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ»: بعضی این لا را زائده و برای تأکید قسم، بعضی برای نفی ورد انکار مقدر دانسته‌اند. زاید و بی‌معنا بودن «لا» در این آیه و در آیات مانند آنشایسته بلاغت و مقام قرآن نیست. این‌گونه «لا» که پیش از فعل قسم آمده، یا مانند کلاً، برای نفی اندیشه خلاف است، یعنی در مطلب سابق جای شبهه و انکار نیست، یا برای تأکید قسم است: موردی برای قسم و نیازی بدان نیست. چنانکه در گفتگوهای متعارف گوئیم: به جان شما نباشد. «الخنس»، موصوفی رامی‌نمایند که صفت آن واپس روی، نهان شدن و انقباض است. به قرینه آیات بعد، مفسرین گویند مقصود اختران یا سیارات است که هنگام دمیدن صبح اندک اندک کم سو می‌شوند و رو به اختفا می‌روند.

«الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»: دو صفت دیگر مورد قسم است. «الجوار» جمع «جاریه» متضمن تشبیه به کشتی است که در دریا روان است، همین وصف «الجوار» منشأ نظر مفسرانی است که این قسم را به خصوص سیارات تطبیق کرده‌اند. می‌شود که صفت «الجوار» بعد از «الخنس»، بیان خاص بعد از عام باشد. بنابراین در آیه قرینه‌ای برای تطبیق «الخنس» به سیارات نیست، از این گذشته آیاتی در قرآن هست که خورشید و دیگر ستارگان را به جریان و حرکت وصف نموده: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا، وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ خورشید جاری می‌باشد برای قرارگاه خود، و هر یک در فلکی شناورند. (یس ۳۸/۳۶ تا ۴۰) الکنس، متضمن تشبیه ستارگان در حال اختفاست به آهوان و وحوش آن‌گاه که در جایگاه خود روی نهان می‌کنند. مفسرین جواب این قسم و دو قسم آیات بعد را آیه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» گرفته‌اند.

فاء تفریع: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ...» قرینه‌ای است که این قسم راجع به آیات قبل است، و اوصاف «بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» که اوصافی لازم و ذاتی می‌باشند نه



اسم‌های فاعل حدوثی، با حالت و وضع عارضی ستارگان هنگام دمیدن صبح کمتر تطبیق می‌کند.

با توجه و دقت به این دو قرینه چنین به نظر می‌رسد که این قسم شاهد و راهنمایی برای اثبات آیات قبل و سوگند پس از ذکر مدعا باشد. این اوصاف «بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» هر یک مبین نوعی از تغییر صور و تحوّل و ظهور و اختفا و قبض و بسط جرم اختران است. این گونه تغییرات، مورد بحث و دقت دانشمندان فیزیک نجومی و ستاره‌شناسی پیشرفته می‌باشد، چنانکه با کشف و مشاهده انواع تشعشع‌ها و رنگ‌های طیفی و درجات حرارت ستارگان به چگونگی عناصر و مقدار جرم و ساختمان و تغییرات درونی آن‌ها پی برده‌اند و از این طریق به نتایج ارزنده‌ای درباره‌ی مراحل تحوّل و مقدار عمر ستارگان رسیده‌اند. با این‌گونه محاسبات، معلوم شده که ستاره‌هایی مانند افراد اجتماع، در حال رشد و تکامل؛ و ستارگانی در حال نقصان و زوال می‌باشند و همه در خط سیر تحوّل با سرعت‌های مختلف حرکت می‌کند. هر ستاره‌ای که سنگین‌تر و بنابراین نورانی‌تر است، عنصر درونی آن «نیدروژن» سریع‌تر از ستارگان سبک‌تر مصرف می‌شود و زودتر می‌میرد. دانشمندان ستاره‌شناس هر گروهی از ستارگان را به حسب تشعشع و رنگ‌های طیفی که نمایاننده‌ی مقدار حرارت و وضع خاص تحوّل آن‌هاست، به نام حیواناتی خوانده‌اند: «غول‌های سرخ، غول‌های آبی، غول‌های سرد، کوتوله‌های سرخ، کوتوله‌های سفید» که با تغییر صورت و رنگ، نام آن‌ها نیز تغییر می‌کند. گروهی از ستارگان را تپنده گویند، زیرا قشر سطحی آن‌ها مانند ضربان نبض آهسته و منظم است و پیوسته بالا و پایین می‌رود. مدت تغییر و وضع تپش انواع ستارگان تپنده مربوط به مقدار سنگینی جرم و درخشندگی آن‌هاست، گروهی از چند ساعت تا چند سال، گروهی بین شش ساعت و یک روز، یک روز تا یک هفته، و چند هفته تا



یک سال تغییر می‌کند. همه این تحولات و تغییرات را معلول چگونگی عناصر و فعل و انفعال‌های آن‌ها می‌دانند. علل و شرایط اصلی این تغییرات هنوز مجهول است. آخرین دوره این تغییرات را ستاره‌هایی می‌نمایاند که شعاع آن‌ها از حدود متعارف کاسته شده و چون جرم آن‌ها کوچک و شعاعشان سفید است، به نام کوتوله‌های سفید خوانده شده‌اند. گویند این‌ها آخرین مرحله زندگی را می‌نمایانند که پس از آن سرد و ویران می‌شوند.^۱

این صورت‌ها و رنگ‌های طیفی که به وسیله دوربین‌های قوی به چشمو به محاسبه درآمده و نمایاننده تغییرات درونی و مدت عمر هر گروهی از ستاره‌هاست، وضع و مراحل عمر خورشید ما را نیز می‌نمایاند.

قرآن با این تشبیهات لطیف و بلیغ: (بِالْحُكْمِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ)، ستارگان یا گروهی از آن‌ها را چون آهوان و حیواناتی می‌نمایاند که خود را به تدریج جمع می‌کنند و به عقب می‌کشند و در نهبانگاه خود پنهان می‌شوند و فروغی از چشمشان نمایان است یا مانند کشتی نور در فضا روانند.^۲ شاید «الکُنَّس» نمایاننده آن گروهی از ستارگان باشد که به آخرین مرحله تحول و عمر رسیده‌اند.

کتابخانه آنلاین «طاقانی و زمانه ما»

۱. رجوع شود به کتاب: «پیدایش و مرگ خورشید» فصل «غول‌های سرخ خورشید»، «کوتوله‌های سفید و احتضار خورشید». و کتاب: «مجموعه جهان» نوشته ویلیام فاولر: بخش دوم، «جنس جهان، منشأ عنصرها». (مؤلف)

۲. علمای قدیم نجوم به شکل دسته جمعی بعضی از اختران نام بعضی از حیوانات را گذارده بودند. دانشمندان جدید نیز از جهت وضع و مقدار جرم و رنگ شعاع، هر گروهی از ستارگان را چنان که بیان شد، به نام و صفت بعضی از حیوانات خوانده‌اند. قرآن در این آیه با تشبیه و با بیان غیر صریح اختران را در حال اختفا به صورت آهوان و حیوانات نمایانده است.

علمای قدیم تغییر منظر ستارگان را به وسیله رصد تا حدی می‌دیدند، ولی چون ساختمان و جرم ستارگان را به حسب مبنای خود غیر متغیر می‌دانستند، این تغییرات را معلول حوادث جوی و مقارنات ستارگان می‌پنداشتند. ولی قرآن این تغییرات را به عنوان ذاتی آن‌ها بیان نموده است. (مؤلف)



بنا بر اینکه این قسم راجع به آیات قبل باشد چنانکه گفته شد، شاهد و راهنمای فکری برای بشر است تا آیات اول و دوم (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) را، که آیات بعد، از لوازم و آثار و نتایج آن دو آیه است، تصدیق کنند.

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ»: اگر آیه «فَلَا أُقْسِمُ...» شاهد و سوگند برای آیات قبل باشد، و او، در این آیه برای قسم است، و اگر جواب قسم، آیه «فَلَا أُقْسِمُ...»، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» باشد، و او عاطفه، و «اللیل» مجرور به «باء» مقدر می باشد. این آیه قسم به شب است آن گاه که در برابر طلوعه های نور عقب نشینی می کند و دامنه های تاریک شب که فضا و زمین و همه موجودات را فرا گرفته برجیده شود، چنانکه با از میان برداشتن تاریکی و درهم شکستن سنگینی آن، محیط دگرگون و فضا و هوا روشن می گردد و زندگان به جنبش درآیند.

«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»: عطف به «اللیل» و نمایاننده منظره روشن افق و بالا آمدن اشعه خورشید است که مانند دمیدن در آتش پیوسته رنگ افق روشن تر و آن گاه یکسره برافروخته می گردد، و با گرم شدن و بسط هوای افق مجاور نسیم حیات بخشی بر فضای ساکن و خفتگان همی دمد و آن ها را از سکون به حرکت می کشاند و از بی خبری به بیداری و هشیاری برمی انگیزد.

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»: به گفته مفسرین سابق، این آیه جواب قسم برای «فَلَا أُقْسِمُ» و آیات قسم بعد از آن است که وضع اختفای ستارگان، واپس رفتن تاریکی شب، دمیدن روشنایی صبح رامی نمایانند. چنانکه گفته شد، این نظر مفسرین منافی با فاء تفریع و صفات لازمی ست که در آیه «فَلَا أُقْسِمُ...» آمده است. از این جهت که آیه «فَلَا أُقْسِمُ...»، بیان صفات لازم و عمومی ستارگان است، باید شاهد و رهنما



برای اثبات آیات اول این سوره باشد. و از این رو که وضع ستارگان را در هر صبحگاه می‌نمایاند می‌توان هم‌ردیف سوگندهای بعد: «و اللیل...» و شاهد صدق این آیه: «إِنَّهُ لَقَوْلُ...» باشد. این توجیه از بلاغت رسا و پرتوافکنی وسیع که مخصوص بیان قرآن کریم است، دور نیست. به هر نظر، این آیات و قسم‌ها، گواه‌هایی است از مناظرهٔ مشهود هنگام صبح برای توجیه اندیشه‌ها به سوی حقیقت عالی غیر مشهود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ». ضمیر «أنه» راجع به قرآن، و مقصود از «رسول کریم» فرشتهٔ وحی است که جبرئیل نامیده شده. قرآن از این جهت به آن فرشته نسبت داده که حقیقت بسیط عقلی قرآن به واسطهٔ آن متمثل گردیده و به صورت کلمات ذهنی و مسموع بر قلب رسول اکرم ﷺ نازل شده است. مانند قدرت فعال ذهن انسانی که اصول معارف و علوم بسیط و غیر متشکل را به صورت کلمات درمی‌آورد و به واسطهٔ آلات صوت و تلفظ ظاهر می‌سازد. و از این جهت که مبدأ علم و قدرت وجود خداوند است و واسطه‌ها، گیرنده و منعکس کنندهٔ نور علم و قدرت غیر منتهای او بر حسب استعدادهاى خود می‌باشند، قرآن، کلام خدا و فرشتهٔ وحی، رسول است؛ و کریم است از این رو که فیض سرشار از مبدأ فیاض می‌گیرد و بی‌دریغ به نفوس مستعد می‌رساند.

«تَجِبْنَ أَنْ يَسْعَدَنِي وَمَنْ أَتَىٰ مَا»

این رسول کریم و سرچشمهٔ علم و قدرت، مانند خورشید در عالم ظاهر، و نفوس مستعدی که گذشت روزگار و دوران آن بذره‌های معارف را در آن‌ها آماده کرده، چون آفاق گردونهٔ زمین می‌باشند تا همین که حرکات استعدادی، اذهان آن‌ها را به سوی فراگرفتن معارف برگرداند و مقابل به آن منشأ علم و قدرت کرد، بر حسب استعدادهاى مختلف در معرض اشعهٔ کشف و الهام و وحی واقع می‌شوند. و با تابش فکری آن‌ها خفتگان جهل و بی‌خبری هشیار می‌گردند و فضای اذهان روشن می‌شود.



همان قدرت و حکمتی که نظام مشهود جهان و تحوّل شب و روز و تبدیل پرده‌های روشن و تاریک و تناوب خواب و بیداری زندگان را در آفاق مختلف تدبیر کرده، بر طبق همین نظام مشهود، نظام برتر را تقدیر نموده، آن چنانکه پیوسته و متناوب ملل و اقوامی را که در تاریکی جهل و اوهام به خواب رفته‌اند، آهسته آهسته در معرض بیداری و فراگرفتن پرتو علوم و معارف عالی قرار می‌دهد و به پا می‌دارد.

مگر نه این است که آدمی را بیش از چشم و گوش ظاهر، چشم و گوش برتریست که بدون نور محسوس، صورت‌های خیالی و عقلی را می‌نگرد و بدون امواج هوا صداهایی را می‌شنود؟

چون برای دیدن و شنیدن حسی، فقط بینایی چشم و شنوایی گوش و تقابل با مرئی و مسموع کافی نیست و بیش از این‌ها تابش و انعکاس نور می‌باید، برای دیدن صورت‌ها و شنیدن صداهای غیر حسی نیز نوری فراخور آن باید باشد. در عالم برتر، انوار و امواج، عین صور و حقایق موجودات مشعشع و متموج است، این امواج نورانی همین که به اذهان مستعدّ تابد، صور علمی را دید باطنی مشاهده می‌کند و آن امواج در حسّ شنوایی درون به صورت کلمات مسموع درمی‌آید.

با بیان برهانی، بروز حقایق و معارف در اذهان آماده از حوادث است، و هر حادثی به هر صورت که حادث شود باید علت و مبدأ احداثی هم سنخ خود داشته باشد، چون صور حسی غیر از حقایق علمی است و نمی‌تواند علت احداث آن‌ها باشد، باید برای آن‌ها مبدأ و علتی برتر باشد.^۱

۱. در کتاب «دانش و جهان نادیده» اثر «آرتور استانلی ادینگتون»، ترجمه «مصطفی مفیدی» پس از بحث در چگونگی احساس و درک از طریق اعصاب و سلول‌های مغزی، چنین می‌خوانیم: «معرفت ما نسبت به جهان مادی به هر حال باید از این محرک‌ها که در طول اعصاب نقل می‌شوند استنباط گردد. اگر بتوانیم طرح منظمی



از سوی دیگر آن مبدأ باید تقابل و تناسب با اذهان و نفوس بشری داشته باشد و چون خداوند متعال و مبدأ علم و قدرت غیر متناهی، برتر از وضع و محاذات و تناسب است، برای گرفتن و رساندن و تنزل دادن اصول وحی باید رسول و واسطه‌ای متناسب با اذهان در میان باشد. از این رو الهام‌ها و وحی‌ها، با صور متنوع و در زمان‌ها و مراتب مختلف، پرتو علمی این رسول کریم است که مستقیماً بر عقلی می‌تابد و از آن‌ها بر نفوس منعکس می‌شود و کاروان‌های تاریکی گرفته و میان راه خفته را بیدار می‌کند و به راه می‌اندازد.^۱

→ از دانش طبیعی را از چنین ارتباط غیر مستقیم نتیجه‌گیری کنیم، در حل و کشف رموز شاهکاری ارائه داده‌ایم». ولی پر واضح است که نوعی معرفت هم وجود دارد که با عبور از خلال این گذرگاه‌ها تحصیل نمی‌شود و آن عبارت از معرفت است به ماهیت ذاتی چیزی که در انتهای خیلی دور از خط ارتباط قرار دارد. معرفت استنتاج شده (از طریق تعقل که در بالا به آن اشاره شد -م) بهمنزله اسکلتی است که اجزای تشکیل دهنده آن ماهیتی افشا نشده دارند... پس بی‌شک با توجه به ماهیت ذهنی و روحی ما که تماسی نزدیک و درون و ما فوق روش‌های مادی شناخته می‌شود، نوعی تفسیر دربارهٔ سمبل‌ها لازم می‌آید که مسلماً علم از ارائه آن ناتوان است... در مقام مقایسه، جنبهٔ قطعیت چیزهای معنوی و غیر معنوی این نکته را فراموش نکنیم که: ذهن اولین و سر راست‌ترین چیز در تجربه و ادراکات ماست، در صورتی که استنباط ما نسبت به اشیاء دیگر با واسطه و از دور به عمل می‌آید. (مؤلف)

۱. پیمبران و حکمای بزرگی که افق ذهن‌های آنان به پیمبران نزدیک بوده، در زمان‌هایی طلوع کردند که جهل و خرافات و ظلم مانند تاریکی اواخر شب، نفوس را فرا گرفته و از حرکت باز داشته بود، دوام و فشار این تاریکی‌ها نخست منشأ احساس به فشار و خستگی می‌گردد، در این میان ذهن‌هایی به حرکت درمی‌آید و چشم‌هایی گشوده می‌گردد و در وضع محیط و اندیشه‌های دیگر خفتگان با حیرت و شک می‌نگرد، این وضع باطنی چون پایان شب است که سلطهٔ تاریکی به تدریج متزلزل می‌شود: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ». پس از آن این‌گونه اذهان زودخیز و هشیار متوجه آفاق آسمان و منظر طلیعهٔ صبح می‌شوند تا در روشنایی صبح کاروان خفته را بیدار کنند و به راه اندازند: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ».

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد محیط و روش تعلم و تعالیم پیمبران و حکمای بزرگ چنین بوده، این‌ها در مسیر طلوع خورشید و از سر زمین شرق و در میان تاریکی اوهام و ظلم برخاستند، از یک سو ناظر خفتگان بودند و از سوی دیگر در آسمان و نظامات و جلوه‌های آن می‌نگریستند و تعمق می‌کردند و در اندیشهٔ کشف



→ راز آغاز و انجام بودند تا پرتو الهام یا وحی، اذهان آنان را روشن و فروزان می‌کرد، و فروغ آنان بر اذهان و نفوس آماده منعکس می‌شد و تا عمق روح آن‌ها نفوذ می‌کرد و بر پایشان می‌داشت، این‌ها برای تعمیم تعالیم دریافته و برگرداندن وجه مردم به سوی حق، معابدی تأسیس می‌کردند، این معابد همیشه مراکز عبادت، خواندن سرودهای دینی، تعالیم اصول معارف و اخلاق تا قضاوت و طبابت و عقود بود، و خواندن و نوشتن و هنرهای بشری از ساختمان و درون معابد رخ نمود. اجتماع و هماهنگی طبقات و قبایل نامأنوس با هم، و متوحش از هم، در میان همین معابد و همراه عبادت‌ها و سرودها بدسته جمععیابه گذار میشد و تمدن‌های محکومقتدر بر پایه آن تعالیم و آشنایی به حقوق انسانی بالا آمد.

تاریخ حرکت فکری و پایه‌های اجتماعی بشر، به روشنی گواهی می‌دهد که سرچشمه معارف و علوم و اصول اخلاقی از اذهان مردان الهی و حکمای بلند اندیشی بوده که از شرق دور و شرق نزدیک و مطالع نور برخاستند، و تعمق در گفته‌ها و آثار و کتاب‌های آنان در زمان‌ها و سرزمین‌های مختلف مبین این حقیقت است که اصول تعالیم آنان یکی بوده و از یک مبدأ بر آن‌ها تابیده است. اگر گرد و غبار و انحرافات که در طول زمان پیش آمده و تعبیرات و اصطلاحات مختلفی که به حسب اندیشه‌های مردم هر زمان و سرزمین بوده، از روی تعالیم این بزرگان و پدران تربیت بشر، بزدایم به روشنی وحدت اصول و گوهر تعالیم امثال بودا، کنفسیوس، زردشت، و حکمای کلد و بابل و مصر، و پیمبران بنی اسرائیل و حکمای یونان را می‌نگریم. هر یک از این‌ها با زبانی مردم را به توحید و یکتا پرستی و عقیده به بقا و فضایل خلقی و محبت به نوع و کوشش برای زندگی برتر و باقی خوانده‌اند. اصول تعلیم این بزرگان آن قدر به هم شبیه و نزدیک است که بعضی از محققین تاریخ ادیان دچار این اندیشه و اشتباه شده‌اند که شاید آن‌ها از یکدیگر الهام گرفته‌اند. با آنکه این اندیشه نه هیچ سند تاریخی دارد و نه با زندگی و تاریخ روشن این‌گونه افراد تطبیق می‌کند. این‌ها که در زمان‌ها و مکان‌های دور از هم به سر می‌بردند، چگونه از یکدیگر الهام گرفتند؟ چرا میلیون‌ها مردمی که در بین این افراد به سر می‌بردند، دارای چنین قدرت اندیشنده و انگیزنده نبودند و این حقایق را دریافتند؟ با آن همه احترامی که این اشخاص در میان ملت‌ها داشته و دارند و سخنان آن‌ها را میلیون‌ها بشر تصدیق و حفظ و ضبط کرده‌اند، چگونه اشاره‌ای به اینکه از انسان دیگر مثلا زردشت از بودا، مسیح از بودا یا زردشت، گرفته باشد نمی‌یابیم؟ بلکه آن‌ها خود معترف بودند و زندگی آن‌ها گواهی می‌دهد که آنچه دریافته‌اند از اشخاص و مکتب‌ها نبوده است و از طرف خداوند مُلهم شده‌اند و همین شباهت و وحدت اصول تعالیم آن‌ها گواهی می‌دهد و دلیل است که پرتوی بالاتر از اندیشه‌های بشری بر عقول آن‌ها تابیده تا مردم را به پرستش مبدأ قدرت و جلال و پاکی و نور و بقا، دعوت کنند.

کتاب ودا (دانش) که قدیمی‌ترین کتاب دینی هند و از بودا (۴۸۳ قبل از میلاد) است متضمن ترانه‌ها و



قرآن با کلمات و آیاتش مرتبهٔ کامل و جامع وحی آن رسول کریم است که بر ذهن وسیع و پاک خاتم وحی گیران تابیده و از آن به نفوس آماده منعکس گشته است. شعاع وحی قرآن در تاریکی متراکم جاهلیت طلوع و نفوذ کرد و آن را از جا برکند و به عقب راند و از میان آن بامداد تابان رخ نمود و فروزان گشت سپس نفوسی را که در معرض تابش آن واقع شدند برانگیخت و به راه انداخت و برای همیشه مطالب انسان و هدف‌های زندگی و مسیر فکری را روشن کرد: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ...».

با توجه به این حقایق و واقعیات علمی و عینی و درک هماهنگی و همبستگی جهان مشهود زیرین با عالم معقول کامل و برتر^۱ و رابطه و وحدت نظم، گواهی این سوگندهای مشهود: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ...» بر حقیقت عالی غیر مشهود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» به آشنایان بلاغت و نظم آیات قرآن، معلوم می‌شود. گرچه مفسرین (رحمة الله عليهم) این‌گونه روابط و نظم را نادیده گرفته‌اند.

«ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ»: این آیه بیان دو صفت دیگر برای «رسول کریم» است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

→ سروده‌های بهجت‌انگیز و مضامین عالی‌ه‌ای است که هنوز برای برانگیختن نفوس و توجه به عالم قدس و عظمت کم مانند است. از کنفسیوس (که خود را در پنجاه سالگی مشمول نور ازلی می‌دانست و می‌گفت به مننیت آسمانی پی برده و راز آن را کشف کرده) نقل شده که: «انسان کامل باید در برابر جلال آسمانی سر تعظیم فرود آورد.» تاوئی‌زم، تاو «صراط» را طریق به سوی قدرت دانسته که آسمان‌ها و زمین را به هم پیوسته. و همچنین دعوت زردشت و علمای صابئین بین‌النهرین و حکمای قدیم مصر و یونان و پیمبران بنی اسرائیل، همگی به یکتا پرستی و ایمان به مبدأ و نور علم و حیات بوده، ولی آیین و دعوت همه آن‌ها پس از گذشت زمان‌ها و عبور از اذهان آلوده آمیخته با شرک و مظاهر آن گردید. (مؤلف)

۱. چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی
صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت
هم چنان بالا رود با اصل خود یکتاستی
(میرفندرسکی) «مؤلف»



نکره آمدن «قوة» دلالت بر عظمت آن دارد: صاحب قوه‌ای ست و صف نشدنی. قوه آن رسول کریم را با هیچ قوه‌ای نمی‌توان مقایسه کرد. او با قوه‌ای که از مبدأ قدرت و علم یافته است، سراسر موجودات را به حرکت آورده و قدرت مند کرده، قدرت همه موجودات نیرویی است از او که شکل گرفته و منظم شده، منشأ این نیرو، اراده و علم ساری در عالم است. و همان اراده علمی، در وجود موجودات زنده به صورت الهامات غریزی و فطری و عقلی در می‌آید که خود قوای محرک و سازنده‌اند.

قول آن رسول کریم ذی قوه، شعاع اراده و علم اوست که بر آئینه پاک روح رسول امین تابیده است. و به عبارت دیگر: موجود هر چه بسیط تر و برتر از ترکیب و مجردتر باشد، نیرومندتر و سازنده‌تر است، قدرت نفوذ و سرعت سیر و وسعت میدان خیال و عقل به مراتب بیش از نور و نیروی ماده محسوس است. در اجسام مرکب، ذرات (مولکول‌ها) محرک و سازنده عناصرند، و آن‌ها از اجزایی (اتم‌ها) ساخته شده‌اند که قدرت سازندگی و حرکت آن‌ها منشأ حرکت و صورت‌هاست. قدرت فوق ذرات (انرژی فوق اتمی) که هیچ‌گونه شکل و صورت خارجی و ذهنی ندارد، مبدأ سراسر قدرت‌های مادی‌ست که از آن جز ظهور اراده علمی، تعبیر دیگری نتوان نمود. آنچه این اراده علمی را در عالم مشهود پدید آورده باید جوهر عقل و علم و قوه بس عظیم و توصیف نشدنی باشد: «ذی قوه» که در پیشگاه خداوند عرش و مبدأ قدرت مقامی دارد: «عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ».

راجع به حقیقت عرش که در آیات قرآن مکرر آمده، مفسرین و متکلمین و عرفای اسلامی توجیهاات و تفسیراتی دارند. مفسرینی مانند زمخشری، رازی، نیشابوری، بیضاوی، به تبعیت از نظر قفال معتزلی، اسمایی مانند عرش و کرسی را، از قبیل تشبیه و تمثیل دانسته و گفته‌اند استوای خداوند بر عرش، تصویر عظمت



اوست، هم چنانکه کعبه و طواف و حجر تمثیل است. بنابراین عرش، تمثیل قدرت و فرمانفرمایی خداوند است و واقعیتی ندارد. این گونه توجیه‌ها علاوه بر اینکه درهای تشبیه و تأویل را درباره کلمات و حقایقی که راجع به مبدأ و معاد است مانند: صراط، میزان، جهنم، بهشت... باز می‌کند، با ظاهر آیاتی که عرش و کرسی را نام برده و توصیف کرده مطابق نیست.

عرفا و اهل حدیث گفته‌اند: مقصود از عرش و کرسی، علم و قدرت خداوند است که عالم را پدید آورده و نگه داشته و در سراسر موجودات نافذ است. بنابراین نباید عرش، عنوان علم و قدرت ذاتی خداوند باشد، زیرا آن علم و قدرت، عین ذات خداوند است، با آنکه عرش، حقیقت و موجودی مشخص است که علم و قدرت آن را پدید آورده است. آیه «تُمْ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» که در شش سورة قرآن^۱ بعد از بیان خلقت آسمان‌ها و زمین آمده و آیه «رَبُّ الْعَرْشِ» که نیز در شش آیه دیگر آمده^۲، دلالت بر همین دارد که عرش، در مرتبه نازل ذات و صفات مقدّس ربوبی موجود و حقیقی است و مخلوقی ست از علم و قدرت، و آنچه در روایات معتبر در توصیف عرش آمده نیز مبین همین حقیقت است.^۳

از تأمل در این آیات و احادیثی که در بیان حقیقت عرش از معصومین رسیده و

۱. آیات: ۴۵ اعراف، ۳ یونس، ۲ رعد، ۵۹ فرقان، ۴ سجده، ۴ حدید.

۲. آیات: ۱۲۹ توبه، ۸۶ و ۱۱۶ مؤمنون، ۲۶ نمل، ۲۲ انبیاء، ۸۲ زخرف.

۳. اصول کافی باب ۱۹ از کتاب توحید، در ضمن حدیث اول، در توصیف عرش چنین نقل شده: فقال امیرالمؤمنین علیه السلام «ان العرش خلقه الله تعالى من انوار اربعة...» «عرش را خداوند از چهارگونه نور آفریده» و در ضمن حدیث دوم از ابی الحسن الرضا علیه السلام: «العرش ليس هو الله والعرش اسم علم و قدرة و عرش فيه كل شيء...» «عرش، خداوند نیست، عرش نام علم و قدرتی است و عرش است که در آن همه چیز است». در این روایت که علم و قدرت نکره ذکر شده، دلالت بر این دارد که عرش نوعی از علم و قدرت خداوند و ظهوری از آن است. (مؤلف)



از سوی دیگر نظر در ساختمان انسان که نمونه‌ای از عالم بزرگ است و چگونگی ظهور اراده و علم و قدرت از مبادی وجود انسان، دریچه‌ای برای تصور حقیقت عرش بر ذهن می‌گشاید، گرچه اندیشه و نظر در این حقایق نورانی برتر از خیال و قیاس بشری است: انسان در حقیقت نفخه‌ای از اراده و قدرت است و پرتو آن اراده در مرتبه نازل به صورت قدرت مشخص درآمده، از آن قدرت است که قوای ذهنی و ادراکی روشن می‌شود و برای ابراز اراده و علم پیوسته به قوای جزئی و اعضای حرکت فرمان می‌رسد، سپس اندیشه‌ها در خارج ذهن ظاهر و محقق می‌گردد. به تعبیر دیگر: انسان برای تحقق اراده، می‌اندیشد، می‌گزیند، می‌خواهد، آن اراده در عالم نفس صورت می‌گیرد، و آن صورت محقق نفسانی منشأ عزم و حرکت و به صورت کلام و عمل منظم درمی‌آید، آن اراده محقق که مبدأش اراده علمی بسیط است، آن‌گاه به صورت عزم درمی‌آید که مانعی برای بروز آن در خارج از نفس نباشد و اگر مانع اختیاری در سر راه عزم باشد، می‌کوشد تا آن را از میان بردارد و اگر مانع خارج از اختیار باشد به حال انتظار می‌ماند تا مانع از میان برود.^۱

نخستین بروز علم و قدرت ازلی الهی، مخلوق ابداعی، و کانونی از انعکاس آن قدرت و علم بسیط و نامحدود است که حرکت و نظم و قدرت بر عوالم موجودات از آن می‌تابد، و با تعبیر و زبان بعضی از احادیث اسلامی، همان مشیت است که فرمودند:

«خداوند مشیت را به خود آفریده آن‌گاه چیزهای دیگر را به وسیله مشیت

۱. آن قدرت مقدر ذهنی که از اراده بسیط پدید آمده، عرش فرمانروایی برای حقیقت عالی انسانی و مرکز اجرای اراده بسیط او است. در ساختمان بدن، مغز (یا قلب) مرکز اجرای اراده به وسیله اعصاب حسی و حرکتی بر سراسر بدن مسلط است و نفس مجرد انسانی به وسیله مراکز اعصابی که فرمان‌گیر از اراده و فرمانده بر اعضا و اجزای بدن می‌باشند، بر سراسر قوای بدنی یکسان استیلا دارد. این نمونه‌ای از حقیقت ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَی الْعَرْشِ﴾ است. (مؤلف)



آفریده»، و عنوان عرش اشاره به همان است، از این جهت فرمان ارادهٔ ازلی و بروز علم و قدرت و فیض وجود در مرتبهٔ آن عرش مشیت، از مبدأ صادر می‌شود و دیگر انوار قاهرهٔ وجود در پیشگاه جلال آن که مرتبه‌ایست از جلال الهی، خاضعند و از آن کسب علم و قدرت می‌نمایند. آن رسول امین ذی قوهٔ «جبرائیل» مقام خاصی در پیشگاه عرش و خداوند عرش دارد و علم و قدرت و وحی از پرتو آن عرش علم و قدرت به وی می‌رسد و او به نفوس مستعد می‌رساند.

«مُطَاعٌ تَمَّ أَمِينٍ»: ثمّ، اسم اشاره به دور و مقام بلند و ظرف متعلق به «مطاع» است: در آن مقام والا، مطاع و فرمانروا می‌باشد. یا متعلق به «امین» است: در آن مقام خاص و بلند، امین می‌باشد.

آن رسول کریم که جایگاه خاصی در پیشگاه خداوند عرش دارد، از دیگر فرشتگان و قوای قاهرهٔ عالم انوار برتر است و آن چنانکه آن‌ها فرمانبر او هستند و از اراده و فرمان وی تجاوز نمی‌کنند، و امین است: آنچه از علم و قدرت از مبدأ به وی می‌رسد، به دیگر حقایق عالم انوار و نفوس و مواد در حد ظروف استعدادها و قابلیت‌ها می‌رساند، و از رازداران و کلید داران غیب است.

این اوصاف ششگانهٔ آن جوهر قدرت و کمال و خورشید علم که در این آیات بیان شده، برای تحکیم مقام وحی و بیان کمال و قدرت فاعلی فرستندهٔ آن است، آن چنانکه هیچ‌گونه نقص و اختلال و کم و بیش شدن در افاضهٔ علم و وحی از ناحیهٔ مبدأ یا مبادی فاعلی نیست: آن مبدأ وحی چون رسول است، هر چه درمی‌یابد به صورت مختلف الهام و وحی و در نهایت و کمال استعداد به صورت قول و کلمات مقدر، به دریابندگان می‌رساند. چون کریم است از رساندن فیض علم دریغ ندارد. چون دارای قوه‌ای بس عظیم و شدید و فشرده است، پرتو علم و وحی را از



حجاب‌ها و طبقات نازله می‌گذرانند و هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع نفوذ آن شود یا مسیرش را منحرف کند.^۱ چون در پیشگاه خداوند عرش جایگاه بس بلندی دارد، از آن مقام اعلاّی وجود و کمال بلاواسطه، علم و قدرت و اسرار و رموز ربوبی را درمی‌یابد. چون مطاع است، همه قوا و قدرت‌های ما دون، فرمان و اراده او را اجرا می‌کنند. چون امین است، به هر مستعد و صاحب حقی حقش را می‌رساند. این اوصاف مبین آن است که در جهت قدرت فاعلی علم و وحی هیچ‌گونه نقص ذاتی و استعدادی نیست و دارای کمال فعلیت علم و قدرت است، از این رو اگر اختلال و نقص و ابهامی در کشف و الهام رخ دهد، از ناحیه مستعد و قابل می‌باشد. آیات بعد بیان کمال قدرت استعدادی و قابل نفس مقدّس خاتمی است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. در سوره النجم، آن مبدأ وحی، هم به «شَدِيدُ الْقُوَى» و هم به «ذُو مِرَّة» توصیف شده. مرّة، به قوه به هم پیچیده، شدید، اصل عقل، قدرت نافذ و مرور دهنده گفته می‌شود. (مؤلف)